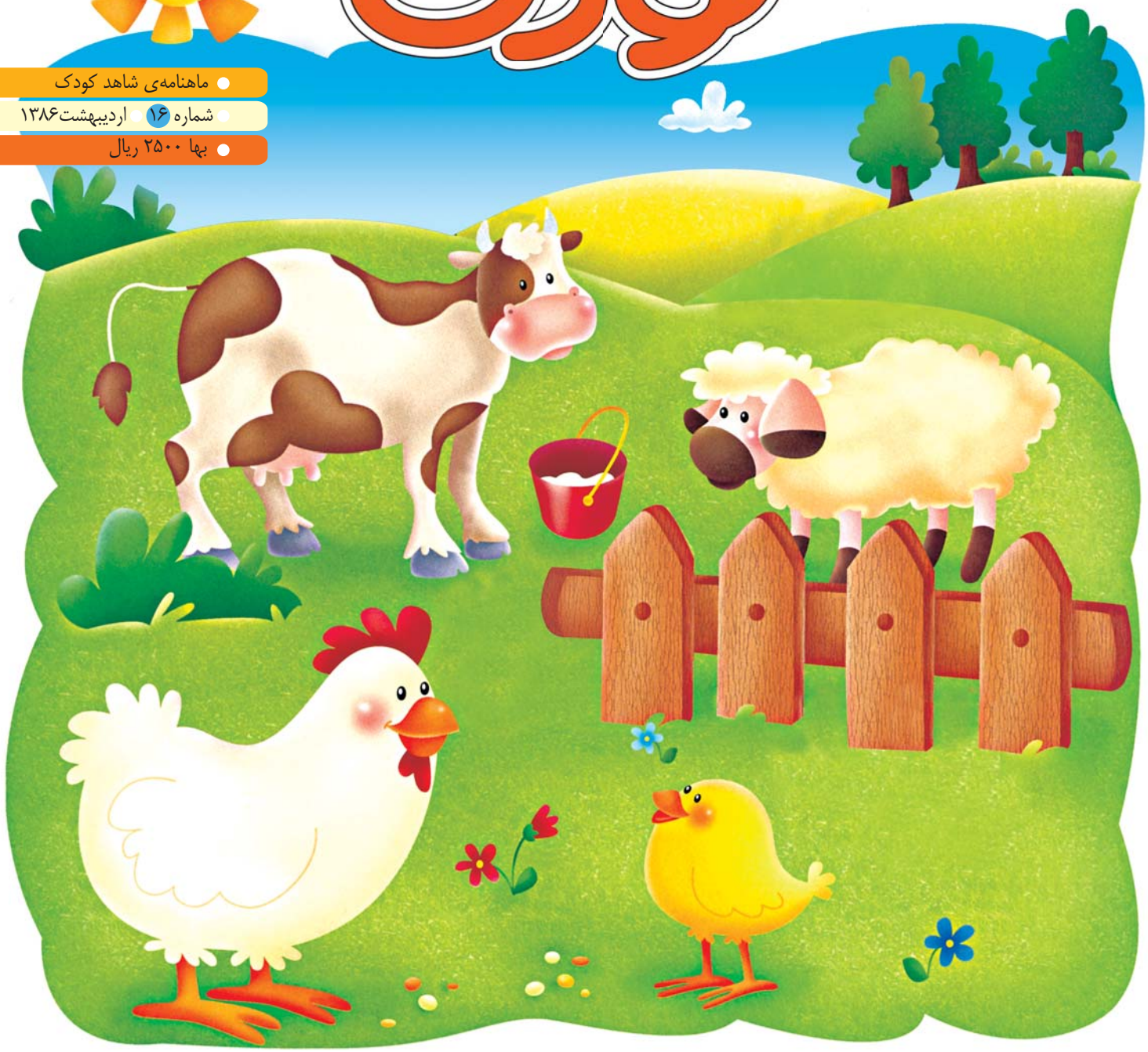
شاهد کودک

ماهنامه‌ی شاهد کودک

شماره ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۶

بها ۲۵۰۰ ریال



یا کریما ۳
درد خوب ۴
پروانه ۷
جویبار حرف شنو ۸
شهر تمیز ۱۰
جدول ۱۲
خاله عسگری ۱۴
لطیفه ۱۶
مادر ۱۷
خبر ۱۸
داستان کودکی ۱۹
داستان خط‌ها ۲۰
خلیج فارس ۲۱
بچه‌ی خوب و هشیار ۲۲
معرفی کتاب ۲۴
آثار بچه‌ها ۲۶





صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسؤول: حسین دهقان
سردبیر: عباس خامه‌یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه
دبیر تحریریه: سپیده خلیلی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
صفحه‌آرایی: مهسا بزرگ‌امید
مدیر هنری: سید حسام الدین طباطبایی
خدمات چاپ و توزیع:
موسسه فرهنگی هنری شاهد
چاپخانه :مرکز چاپ – خ دکتر شریعتی – بالاتر از حسینیه ارشاد – کوچه بهشت آسا
امور فنی و صفحه‌آرایی: آتلیه شاهد



تصویر روی جلد: فاطمه قاسمی

نشانی: تهران خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، شماره‌ی ۳
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵
email: koodak@shahedmag.com
تلفن: ۸۸۸۳۵۱۰۸

یا کریما

ناصر کشاورز
تصویرگر: حسن عامه کن



گاهی چند تا یا کریم
تو حیاطمون می‌آن
وقتی که گشنه می‌شن
دونه و غذا می‌خوان

من براشون می‌ریزم
ریزه نون یا که پلو
می‌پرن روی درخت
نمی‌آن فوری جلو

من صداشون می‌کنم
هی می‌گم بفرمایین
تا می‌رم توی اتاق
از درخت می‌آن پایین

فکر کنم یا کریما
تنهایی راحتترن
یا خجالت می‌کشن
یا می‌ترسن می‌پرن

سپیده خلیلی
تصویرگر: سلمان رئیس عبداللهی

درد خوب



آن شب، مامان و بابا می‌خواستند به مهمانی بروند. مامان به لیلا گفت: «تا بر می‌گردم باید مشق‌هایت را نوشته باشی!»

لیلا گریه کرد: «مامان، نرو من می‌ترسم!»

من خیلی تعجّب کردم و گفتم: «من که پیش تو هستم، چرا می‌ترسی؟»

بابا گفت: «آره سینا، مواظب خواهرت باش!» و بعد در را به هم زدند و رفتند.

لیلا در را قفل کرد و گفت: «خدا کند، رامین نفهمد که ما تنهاییم.»

با تعجّب پرسیدم: «رامینِ عمو را می‌گویی؟»

لیلا جواب داد: «آره! چون من به مامانش گفتم که با یک میخ روی ماشین مردم خط می‌کشید. رامین هم فهمید و حالا می‌خواهد من را بزند.»

کمی بعد صدای رامین را از پشت پنجره شنیدیم.

ـ بیا بیرون ترسوی خبر چین! بیا بیرون!

لیلا از ترس تند تند شروع کرد به مشق نوشتن. من چند بالش و متکّا زیر پایم گذاشتم و پنجره را باز کردم که ببینم بیرون چه خبر است. لیلا آهسته گفت: «بگو من نیستم. بگو با مامان و بابا رفته‌ام.»



رامین تفنگ چوبی‌اش را به طرف پنجره‌ی ما نشانه گرفته بود و فریاد می‌زد: «تَق تَق تَ تَ ق» و پشت سر هم شلیک می‌کرد.

من دویدم و با چند ورق از دفتر لیلا، چند تا موشک کاغذی درست کردم و تا آمدم به طرف او شلیک کنم. دیدم او از دیوار بالا آمده و می‌خواهد از پنجره بیاید توی خانه‌ی ما. من هولش دادم بیرون و پنجره را بستم. چون زیر پایم نرم بود، لق‌لق خوردم، افتادم و پایم پیچ خورد. خیلی دردم آمد. اما گریه نکردم.

لیلا دوید و رفت، روسری مامان را برداشت. آن را تا کرد و دور پایم پیچید. و در حالی که اشک توی چشم‌هایش جمع شده بود از من پرسید: «خیلی درد می‌کند؟»

جواب دادم: «من که به تو گفته بودم، تا من هستم نباید از چیزی بترسی!»

دو قطره اشک از چشم‌های لیلا چکید و دوباره پرسید: «نگفتی، پایت



خیلی درد می‌کند؟»

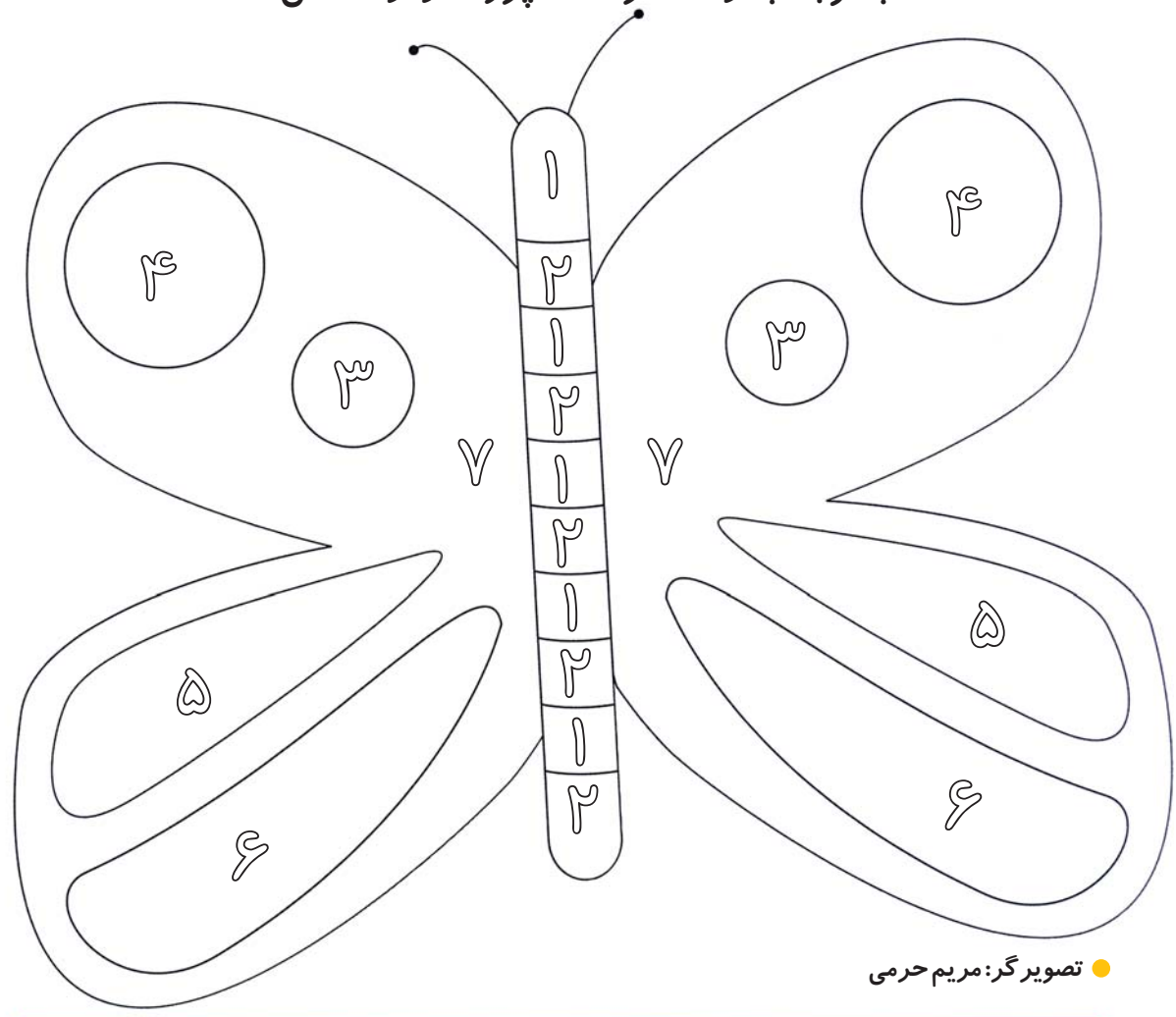
می‌دانستم باید راست بگویم، و گرنه دست بردار نیست. گفتم: «آره، درد می‌کند. ولی یک درد خوب!»

لیلا خندید و گفت: «من نمی‌دانستم که درد خوب هم وجود دارد.»

من درد داشتم و خوش‌حال بودم؛ چون لیلا مرا طور دیگری نگاه می‌کرد.

پروانه

با توجّه به رنگ هر عدد، پروانه را رنگ کن!

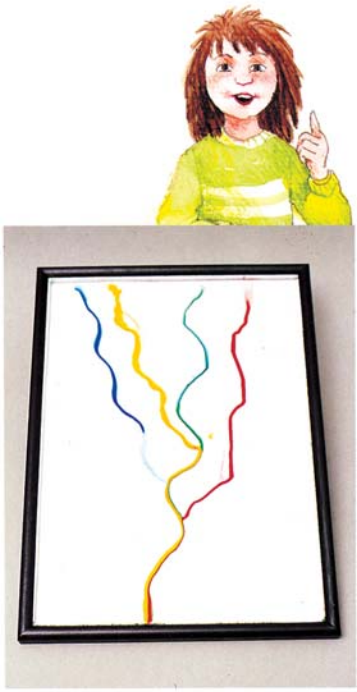


تصویرگر: مریم حرمی



۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷

علمی
جوییار حرف‌شنو



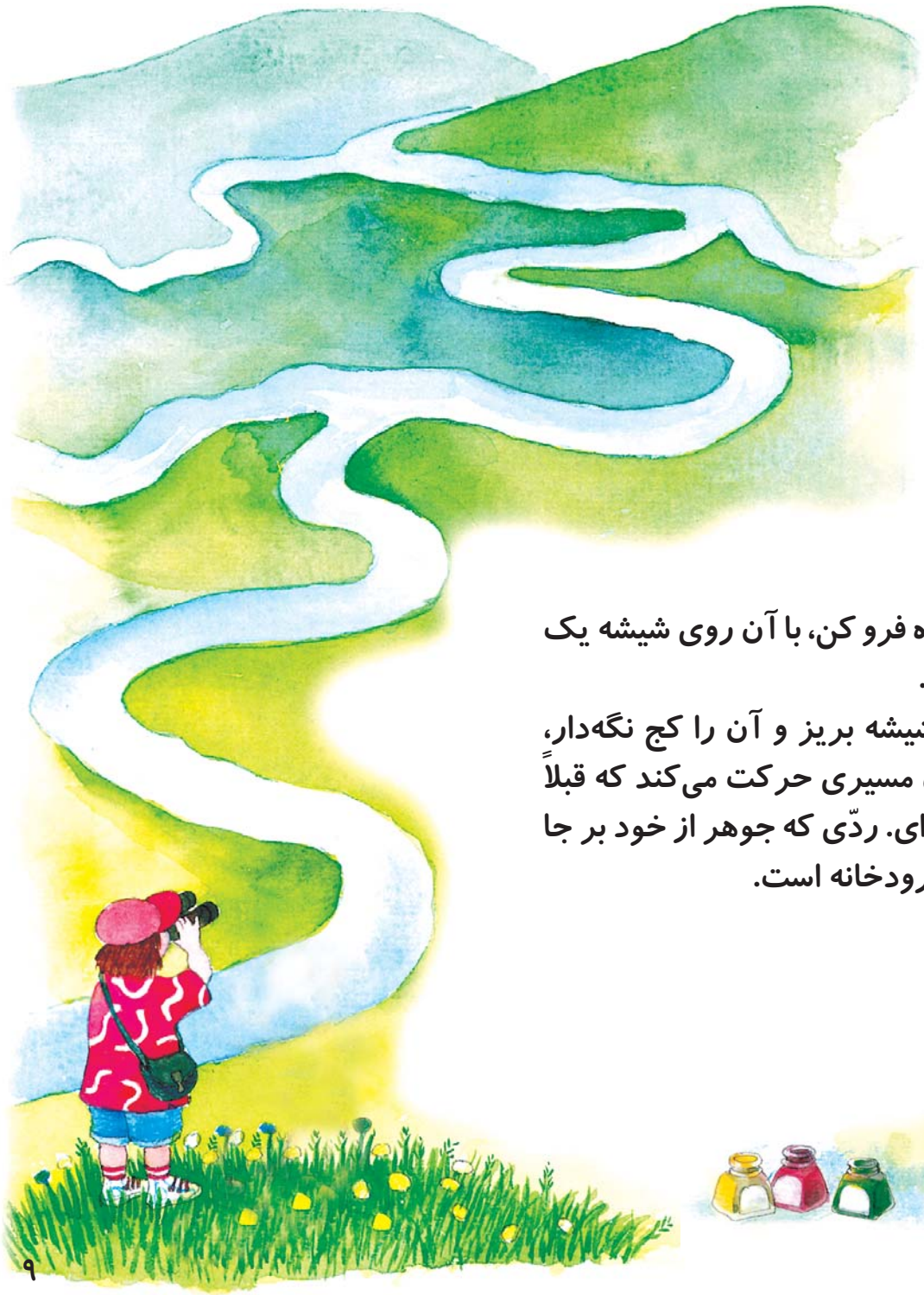




بیش‌تر وقت‌ها، آب راهش را هر طوری که بخواهد، پیدا می‌کند. ولی تو از یک راه ساده می‌توانی مسیر آن را عوض کنی.

اول این چیزها را آماده کن:

- یک قاب عکس که شیشه داشته باشد.
- یک قلم‌مو.
- مقداری مایع شوینده(مایع ظرفشویی).
- چند جوهر رنگی.



قلم‌مو را در مایع شوینده فرو کن، با آن روی شیشه یک خط پرپیچ و خم بکش.
دو قطره جوهر روی شیشه بریز و آن را کج نگه‌دار، جوهر درست در همان مسیری حرکت می‌کند که قبلاً با قلم‌مو مشخص کرده‌ای. ردّی که جوهر از خود بر جا می‌گذارد، شبیه مسیر رودخانه است.





زباله‌ها را پیدا کن!



تصویرگر: سیاوش ذوالفقاریان

با کشیدن یک خط، هر زباله را در ظرف مخصوص خودش بینداز!



نویسنده: محمدرضا شمس
تصویرگر: حسن عامه‌کن

خاله عنکبوت

خانم پینه‌دوز روی گل شقایق خوابیده بود. چند تا گل آن طرف‌تر خاله عنکبوت روی گل سرخ نشسته بود و تار می‌بافت. بعضی وقت‌ها هم برای خودش دلی دلی آواز می‌خواند.

یک دفعه باد تندی آمد، به طرف پینه‌دوز رفت. خال‌های پیراهنش را برداشت و با خودش برد. خاله عنکبوت تا این را دید، فوری تارش را جلوی باد گرفت. خال‌های پیراهن چسبیدند به تار. عنکبوت آن‌ها را برداشت و به طرف پینه‌دوز رفت. خانم پینه‌دوز هنوز خواب بود. خاله عنکبوت یواشکی خال‌ها را چسباند روی پیراهنش و بی‌سرو صدا از آنجا دور شد.

کمی بعد خانم پینه‌دوز از خواب پرید. انگار خواب بدی دیده بود. ترسیده بود. تند و تند به پیراهنش نگاه کرد. خال‌های پیراهن سر جایشان بودند. خیالش راحت شد و خندید. بعد به خاله عنکبوت که چند تا گل آن طرف‌تر تار می‌بافت نگاه کرد و گفت: «خواهر!»

ـ جان خواهر!

ـ می‌دانی چه خوابی دیدم؟

ـ نه خواهر، چه خوابی دیدی؟

خانم پینه‌دوز گفت: «خواب دیدم باد خال‌های قشنگ پیراهنم را با خودش برده. خیلی



ترسیدم.»

این را گفت و غش‌غش خندید. خاله عنکبوت هم خندید.

یکی از خال‌ها به گوشه‌ی تار چسبیده بود. خانم پینه‌دوز آن را ندید. از خاله عنکبوت خداحافظی کرد و پر کشید.

خاله عنکبوت فوری خال را برداشت و قایم کرد، تا بعد سر فرصت آن را سر جایش بگذارد...

جدول

طراح جدول: ابراهیم زارعی

توجّه: این جدول را به طرف مرکز دایره حل کنید. پس از حل جدول، اولین حلقه‌ی رنگی دایره را از بیرون، در جهت پیکان بخوانید تا به رمز جدول برسید.

۱ـ کشته شدن در راه خداست.
۲ـ به هفت روز شنبه تا جمعه می‌گویند.
۳ـ سوره‌ای از قرآن کریم با لقب قلب قرآن است.
۴ـ داخل آن می‌نویسند.
۵ـ جای قند است.
۶ـ گل شهید است.
۷ ـ به گریه‌ی ابر می‌گویند.
۸ ـ بر چسبی که پشت نامه می‌چسبانند.
۹ـ نام کشور عزیزمان است.
۱۰ـ چپ نیست.
۱۱ـ تعداد بازیکنان تیم فوتبال است.
۱۲ ـ محل تولّد امام خمینی(ره) است.
۱۳ ـ کامل‌ترین و آخرین دین الهی است.
۱۴ ـ از ارکان نماز که سر به مُهر می‌گذاریم.
۱۵ ـ وسیله‌ی وزن کردن است.
۱۶ ـ نام امام اول شیعیان است.





برندگان جدول شماره‌ی ۱۳

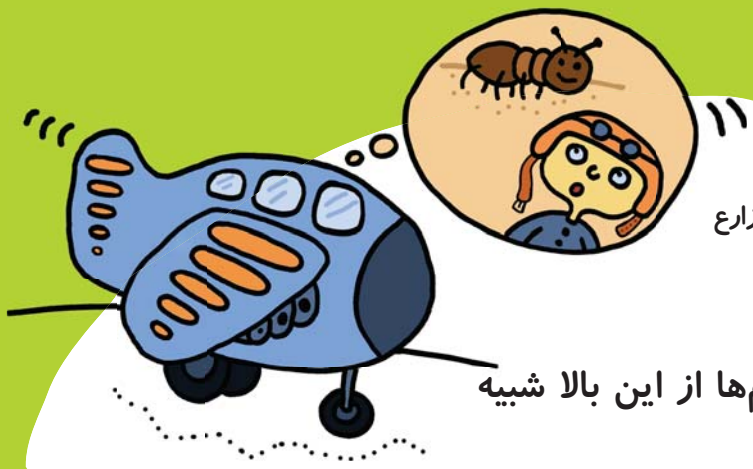
۱ـ محمّد حسین ملکی – ۷/۵ ساله از تهران

۲ـ محدّثه عظیمی–۵ ساله از ساوه

۳ـ آریا حمزه نوا– ۶ ساله از تهران

لطیفه

تصویرگر: بهاره زارع

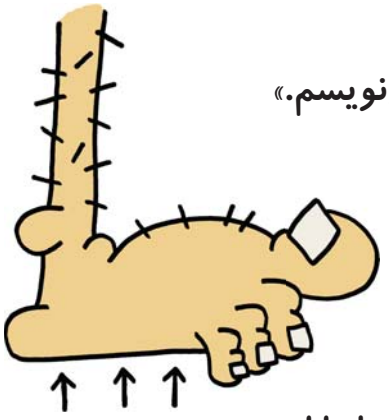


مورچه

کمک خلبان به خلبان می‌گوید: «آدم‌ها از این بالا شبیه مورچه هستند!»

خلبان جواب می‌دهد: «آن چیزی که تو می‌بینی، همان مورچه است، چون ما هنوز پرواز نکرده‌ایم.»

پزشک



پزشک به بیمار می‌گوید: «برایت یک جفت کفش طبّی می‌نویسم.»

بیمار می‌پرسد: «بعد از غذا یا قبل از غذا؟»

گل



مادر به پسر می‌گوید: «پسرم! این گل‌ها را از کجا آوردی؟»

پسر جواب می‌دهد: «از باغ همسایه‌ها چیدم.»

مادر می‌پرسد: «همسایه‌ها می‌دانند تو این کار را کردی؟»

پسر می‌گوید: «بله، چون تا اینجا دنبالم آمدند.»

جعفر ابراهیمی
تصویرگر: حسن عامه‌کن



مادر

خیلی قشنگ است
مادر، صدایت
خوب است و شیرین
لبخندهایت

مادر، عزیزی
پیش خدایت
زیرا بهشت است
در زیر پایت

یک هدیه دارم
مادر، برایت
آن هدیه، این است:
«جانم فدایت!»

خَبَر

خَبَر





یک CD قشنگ، پر از قصّه و شعر به صورت انیمیشن به بازار آمده است، قصّه‌های نوید و ندا با ترانه‌های زیبای آن‌ها در این CD جمع‌آوری شده‌اند. می‌توانی آن را از انتشارات شاهد تهیه کنی.

مرکز پخش: موسسه‌ی فرهنگی شاهد

تلفن: ۶۶۴۹۱۸۵۱-۰۲۱

۷۸۳۰۳۴۰-۰۲۵۱

داستان کودک

گربه‌ی سفید تنها



یک روز زمستانی یک گربه‌ی سفید، تنها زندگی می‌کرد. لانه‌اش را زیر برف‌ها ساخته و پتویش علف خشک بود. او خیلی سخت زندگی می‌کرد، چون آن زمستان خیلی سرد و برفی بود. همه جا سفید بود و هیچ اثری از حیوان یا گیاهی نبود. همه‌ی حیوانات با خانواده‌شان به لانه‌هایشان رفته بودند. آنها با هم جشن می‌گرفتند و خوش‌حالی می‌کردند، ولی گربه‌ی سفید اصلاً خوش‌حال نبود. او هیچ کس را نداشت، فقط یک بچّه داشت و بچّه‌اش هم کوچک بود و نمی‌توانست با پدرش صحبت کند.

بعد از مدّتی پدرش با یک گربه‌ی سفید دیگر ازدواج کرد و زندگی شادی را در پیش گرفتند.

بچّه‌اش هم بزرگ شد و با آنها به خانه‌شان رفت.

قصّه‌ی ما به سر رسید، کلاغه به خونه‌اش نرسید. بالا رفتیم دوغ بود، پایین آمدیم ماست بود، قصّه‌ی ما راست بود.

عباس غیرتی‌آرانی ۶ ساله از تهران



داستان خط‌ها

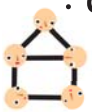
معصومه ذبّاح

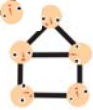
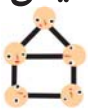
تصویرگر: مهناز صبور

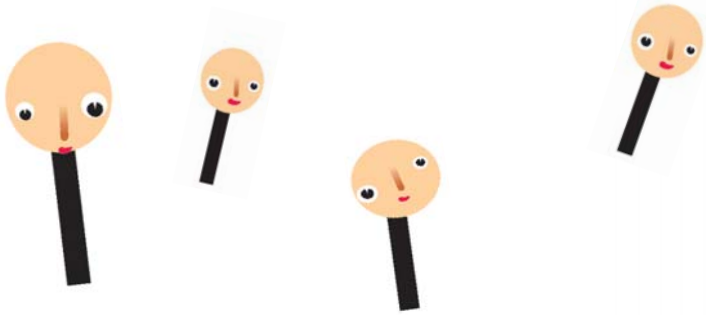
یک خط بود این شکلی  که روی یک کاغذ سفید بالا و پایین می‌پرید. چند تا خط این شکلی  هم روی کاغذ سفید بالا و پایین می‌پریدند و بازی می‌کردند.

خاله مورچه ریزه بقچه به دست، چادر گل‌دار به سر، تاتی تاتی آمد و گوشه‌ی کاغذ سفید نشست. خاله ریزه لانه نداشت. توی دلش غم و غصّه داشت. فکر زمستان و برف و باران که افتاد اشک‌هایش سرازیر شد. های‌وهای گریه کرد و گفت: «حالا من بی‌لانه چه کار کنم؟» خط این شکلی  نگاهی به خط‌های این شکلی  کرد



خط‌ها بالا و پایین پریدند و این شکلی  شدند دویدند و رفتند کنار خاله مورچه ریزه نشستند.

خاله چشمش به لانه‌ی این شکلی  افتاد. خندید و بقچه‌اش را برداشت و رفت توی لانه نشست و یک قصّه شد. یکی بود، یکی نبود روی یک کاغذ سفید یک لانه بود این شکلی  که لانه‌ی گرم و نرم خاله مورچه ریزه بود.





ثمین باغچه‌بان
تصویرگر: آرزو شمس

بچّه‌ی خوب و هشیار

چون دوست می‌داشتم
من تخم گل می‌کاشتم
من بر امید اینم
گل کاشتم، گل چینم
از تخم گل ناید خار (خار به وجود نمی‌آید)
نمی‌دهد بید انار
درستی، کار من است
زحمت، شعار من است
بچّه‌ی خوب و هشیار
گردن نپیچد از کار
گل کاشتم، گل چینم
من بر امید اینم

خلیج فارس

● طرّاح بازی و تصویر گر: مهناز صبور

زودتر دست به کار شو و ماهی‌های زیبای خلیج فارس را از خطر کوسه‌های بدجنس رها کن و آب‌های آبی خلیج را از کوسه‌ها پاک کن.

۱ـ مکعب را از محل‌های چسب به هم بچسبان.

۲ـ برای هر نفر یک ماهی جدا کن.

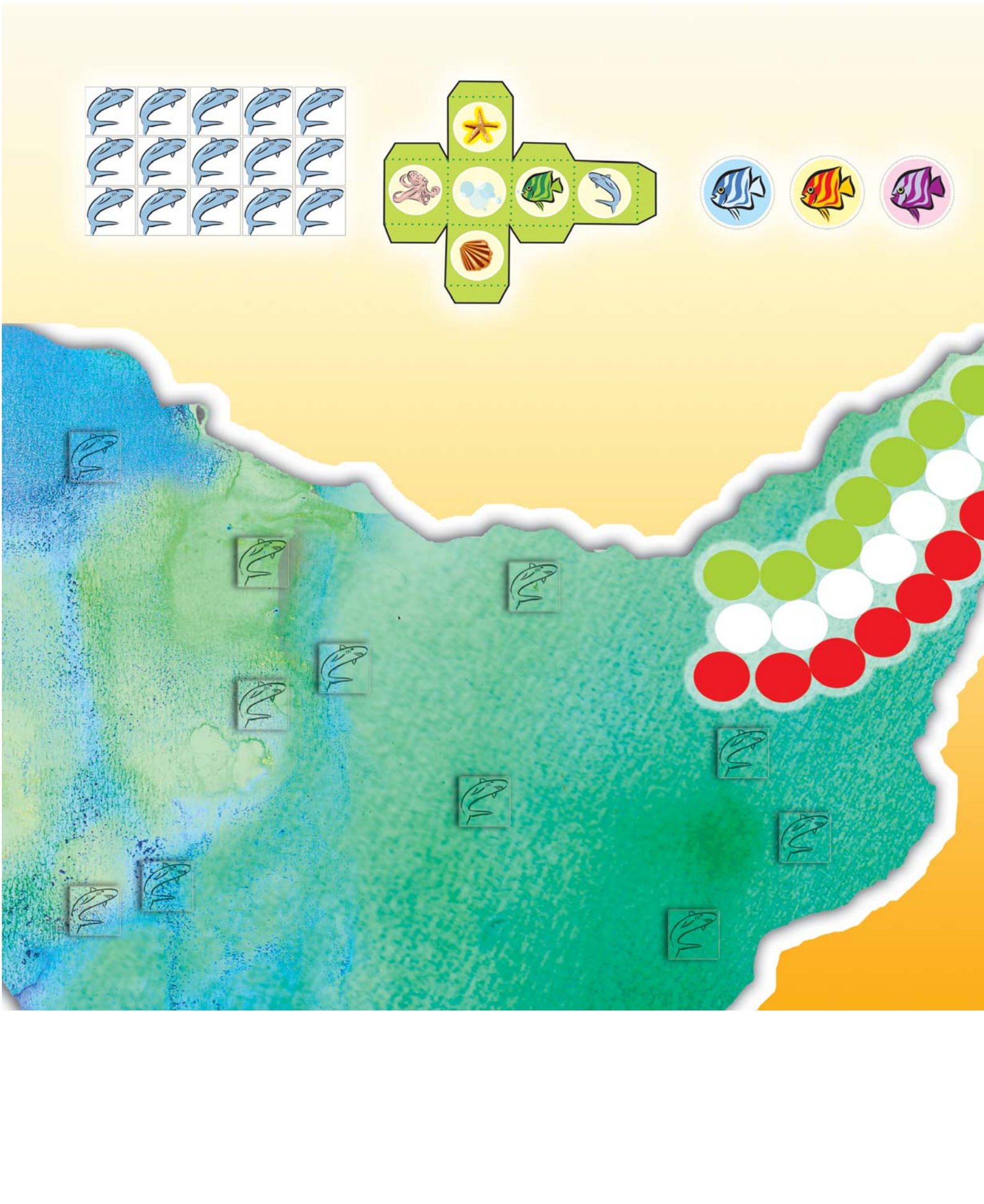
۳ـ قبل از شروع بازی، کوسه‌ها را جدا کن و در جای خود قرار بده.

۴ـ حالا به نوبت مکعب را بیندازید و برای ستاره سه خانه، ماهی دو خانه و صدف یک خانه به جلو برو. اگر حباب آوردی سرجایت باقی بمان و برای هشت پا یک خانه و کوسه دو خانه به عقب برگرد.

۵ـ وقتی ماهی‌ات به خانه پایان رسید، فقط باید ستاره بیاوری تا بتوانی یک کوسه برداری.

در پایان بازی یعنی خالی شدن خلیج از کوسه‌ها هر کسی کوسه‌ی بیشتری داشته باشد، برنده است.





معرفی کتاب



آقا تریلی

آقا تریلی اسم یک کتاب و یک ماشین است. ماشین بابای بچّه‌ای که درباره‌ی آن می‌گوید:

مثل یک غوله
غول مهربان
شب‌ها می‌خوابه
توی خیابان

* * *

بوق شیپوریش
قشنگه خیلی
من بهش می‌گم
آقاتریلی





کتاب شامل ده شعر قشنگ و کودکانه است که خانم مهری ماهوتی آن را سروده‌اند و خانم سحر حقگو تصویرهای زیبای آن را کشیده‌اند. نشر شاهد آن را با قیمت ۵۰۰ تومان به چاپ رسانده است.

تلفن مرکز پخش تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱-۰۲۱ و مرکز پخش قم: ۷۸۳۰۳۴۰-۰۲۵۱

فرم اشتراک شاهد کودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ‌ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.
مبلغ اشتراک ششماهه ۱۵۰۰ تومان و مبلغ اشتراک یکساله ۳۰۰۰ تومان است.
مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر
به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.
فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله شاهد کودک ارسال نمایید.
نشانی: تهران، خیابان آیت ا... طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

نام: ..... نام خانوادگی: ..... تاریخ تولد: .. / .. / ۱۳..
نشانی: .....
کد پستی: ..... تلفن: .....
مدت اشتراک: ۶ ماه ☐ یک سال ☐



بچّه‌های مجله

زهرا باخدا
شیما ناصری
مهرگان گران اوریمی
لیلی پوراسماعیل
سارا شاه‌حسینی
محمّد صادق آل‌اسحاق
امیرحسین خدام‌باشی
شکیبا علی‌مددی
علیرضا نصیری
فاطمه رحیمیان بیدگلی
محمّدرضا ناصری
سیّده معصومه سیّدی
محسن قاسمی
مائده فرجیان
فاطمه فرجیان
مهرناز نظمی
زهرا رحمتی
امید مقّدسی
محمّدجواد خشنود
سیّدعلی‌اصغر کمالی
زینب حق‌دوست
محمّدسجّاد روستایی گلپایگان



آثار بچّه‌ها

۱ طاها طباطبایی-۵ساله
۲ فاطمه زهرا اعتمادی-۵ساله
۳ صدف نوایی-۹ساله
۴ پارسا حبیبی-۴ساله
۵ صبا نوایی-۱۱ساله
۶ محمدصادق آل اسحاق-۶ساله
۷ فاطمه محمودی-۶ساله
۸ سید حسام طاهری-۷ساله



۱ هومن نیکوحرف
۲ مریم نیکوحرف
۳ محمد رضا غلامی
۴ مهدی اصلاحچی
۵ شکیبا قنادان‌زاده
۶ شایان حبیبی

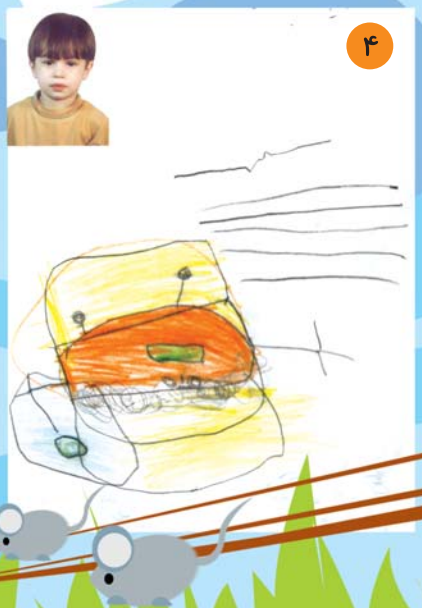












معلّم عزیزم، دوستت دارم، هزارتا!!!



عکس: حمیدرضا همّتی